

■ **نیم‌احمدپور**

در میان روشنفکران و نویسندگان معاصر، حریت، ظلم‌ستیزی و مردم‌گرایی زنده یاد جلال آل احمد، به مثابه گوهری کمیاب به‌شمار می‌رود. چه بسیار بودند «صاحبان فکر روشن» که سر بر آستان «دیکتاتوری منور» فرود آوردند و ننگوی آن گشتند یا دست کم در برابر مظالم آن، تز چیخ دادند بیننده و شنونده نباشند و طبعاً گوینده. آل احمد از آن روز که با به عرصه فهم و نگارش نفاذ، خود را به انعکاس در ده‌های جامعه خویش متعهد دید و در جای جای آفرارش و به زبان کتا به و تصریح، آنچه در این باره می‌اندیشید، عیان می‌ساخت. آنچه در این مقال مورد‌بازخوانی قرار گرفته است، شمه‌ای از داوری‌های آن زنده یاد درباره سبک حکمرانی پهلوی‌ها به‌ویژه پهلوی دوم است که در آثار گوناگون او، تلویحاً و تصریحاً بیان شده است. گزینش این بخش‌ها، تماماً از آثار منتشره آل احمد در نشر رواق انجام شده است. امید می‌بریم که این روایت تاریخی مورد استفاده تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان قرار گیرد. ■ ■ ■

■ **رضاخان، صاحب قدرت و جبروت یک روزها**

شادروان جلال آل احمد بسان بسیاری از تحلیلگران دوران پهلوی اول، ادعاهای رضاخان را با غایت کار او در شهریور ۲۰ می‌سنجد و پوچ بودن آن را اینگونه تحلیل می‌کند: «در سال ۱۳۲۰ خودمان (۱۹۴۱ میلادی) باز جنگ اروپاوست و خطر رشید عالی گیلانی و لاسی که حکومت وقت ایران به عنوان علامت بلوغی، اما سرپیری، با محور رم‌برلن می‌زند. آخر گاوهای یک طولبه اگر هم‌خو نشوند، هم‌بو که می‌شوند و البته دیگر شوخی‌بردار نیست و همه دیدیم که چه وضعی پیشش آمد. آن همه قدرت و جبروت و ارتش و رکن‌دو و شه‌ریانی یک‌روزه از هم‌باشند و البته وقتی ناپلئون که یک سردار فرانسوی بود به جزیره سنت‌هلن رضایت داد، پیداست که یک سردار ایرانی به جزیره موریس خواهد ساخت.»

غریب‌زدگی‌ی ۸۶

■ **محمد رضا پهلوی، پنهان‌شده در بزرگی‌های دروغ!**

روایتگر ما، محمدرضا پهلوی را صاحب شخصیتی ضعیف و کم‌تاب می‌داند که در لفافی از دروغ خود را باد کرده است. او در این باره و به کنایه، او را توصیف کرده است: «هر مرد کوچکی بزرگی خود را در بزرگی‌هایی که به دروغ به او نسبت می‌دهند، می‌بیند. در بزرگی تظاهرات ملی-و جشن‌های ولخرج-و طاق‌نصرت‌های پرپری-و جواهرات بانک ملی-و سرسرو و لباس و زین و بریاق‌سواران-و منگوله فرماندهان نظامی-و وساختمان‌های عظیم و سسدهای عظیم‌تر که خلی-حرف و سخن‌ها درباره اسراف سرمایه ملی در ساختن آنها می‌گویند... و خلاصه در آنچه، چشم‌پرکن است. چشم آدم کوچک را پر کن تا خودش را بزرگ ببیند.»

غریب‌زدگی‌ی ۳۱۸

■ **دولت به مثابه عمه ظلم**

جلال پیش از اینکه مظالم پهلوی‌ها را به اشاره و تبیین بنشیند، نگاه عمومی مردم‌متدین ایران را به حکومت‌های غیردینی و غاصب‌ار توصیف می‌کند. او در این باره نکته‌ای کلیدی در نظر دارد: «۹۰ در صد اهالی غیر مملکت دولت را عمه ظلم می‌نماند و غاصب حق امام زمان (علیه‌حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه) پس حق دارند که مالیات نمی‌دهند و کلاه سر مأمور دولت می‌گذارند و از سرسرازگیری به هر از عنوان می‌گریزند و جواب درست به هیچ‌آمارگیری نمی‌دهند و گرچه روزنامه‌ها پر است از تبریکات اهالی غیر «میزقان‌چای» به مأمور جدیدالورود اداره سجل‌اعمال اما هیچ‌کدام از اهالی غیر همان آبادی هرگز زمانی به نام دولت نمی‌شناسند. جز ژاندارم را و هر ترازینستور را.»

غریب‌زدگی‌ی ۱۰۴

■ **همه چیز حکومتی و فرمایشی و طبق دستور و زبنتی**

شاید بتوان پدیده موسوم به انقلاب سفید را در زمره فصول شامخ در بررسی کارنامه پهلوی دوم به‌شمار آورد؛ کاری که آل احمد آن را عبث می‌انگارد و بروندادش را بدین شرح احصا می‌کند:

«اکنون اینچنین است که آن همه آزادگان سینه چاک گویندگان رادیو از آب درآمدند یا هر یک بر گوشه‌های از این سفره یغماصل و فرع روشنفکری را فراموش کرده‌اند و مقلعه‌کاری می‌کنند و آن عده قلیل که هنوز به عهد خود وفادارند یا در تبعید یسا در زنداند یا فریزند یا در قم می‌زنند و مردم همچنان بی‌اعتنا به سرنوشته ایشان که خود به سرنوشته مردم بی‌اعتنا بودند، روحانیت نیز بی‌مغوض حکومت و تأسیساتش و پیشوایان مذهبی در تبعید یا خاموش و همه چیز حکومت و همه جای... همه چیز حکومتی و فرمایشی و طبق دستور و زبنتی و تازه همه جسا انقلاب! دیگر قیامت قیامت است.»

در خدمت و خیانت روشنفکران اص ۳۲۰

■ **قرار داده‌ها، باج نفت!**

کنسر سوم نفت، از جمله مصائبی بود که تمام فعالان نهضت ملی، داغ آن را با تمام وجود احساس می‌کردند. جلال آل احمد نیز در زمره آنان بود که خود را در این جنبش تاریخی دختری می‌دانست و پس از مرداد ۳۳، به چشم خویش می‌دید که حاصل تمامی آن زحمت‌ها، به یغما‌ی وابستگی نفت، او علت را تنها در سیاستمداران بی‌نمی‌جوید و عادات خلقی ایرانیان را نیز در آن دلیل می‌انگارد:

«یک وقتی بود که هی می‌نشستند و به قاجار به فحش می‌دادند که چرا می‌روند فرنگ و هی ولخرجی می‌کنند تا مجبور باشند قرض کنند و در مقابل اختیار گمرک و تنباکو نفت را بدهند اما بیا و ببین که حالا چه می‌کنیم! حالا اول اختیار همه چیز را بهشان می‌دهیم تا اسکناس فرنگی و امریکایی برسد برای ولخرجی‌هایمان... ۴۰ سال است، ۵۰ سال است که دارن پشت سر قاجار به می‌ولگند اما خودشان چه معجزی می‌کنند؟ اصلاً یگذا یک چیزی را برایت بگویم جوان: تقصیر از خود ما مردم است. از اول خلقت عالم تا حالا ما عادت کرده‌ایم به رشوه‌خواری. به پاسخ گرفتن. تخت‌جمشید که رفت‌ای؟ صف هدایا را که

دیدهای؟ هان؟... هان بعد هم باج جاده برایشم است. بعد هم باج نفت است، اینها ملت را تئیل بار آورده و طفیلی، اینها را تو هیچ کتابی برایت نمی‌نویسند جوان.»

نفرین زمین اصص ۲۶۷- ۲۶۸

■ **تفرقه، تطمیع و تهدید، شرگرد کامحیت**

ایجاد شکاف میان افراد و افشار مؤثر اجتماعی، در زمره شیوه‌های دستگاه امنیت محمدرضا پهلوی پس از ۲۸ مرداد بود. این سیاست که تازه زمانی خرداد ۲۲ تأثیر خود را بر جامعه ایرانی نمایان ساخته بود، اینگونه مورد روایت و نقد آل احمد قرار گرفته است: «دولت‌های سا... حکومت ملی را تبلیغ می‌کنند و حکومت مخفی مذهبی را در خفا می‌کویند. در مجادلات رادیویی شاه با پیشوایان مذهبی (اسفند ۴- فروردین ۴۲)... و سپس در کشتار بی‌رحمانه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که حتی رادیو مسکو آن را سرکوبی یک قیام ارتجاعی خواند و شادی کسر... و از تاریخ بالا به بعد، علناً هم می‌کوید. در حالی که سلطنت و مذهب هر دو از یادگارهای قرون ماضی‌اند و به هر صورت هیچ دو مؤسسه دیگری چنین به هم نیازمند نیستند. مهم این است که مقابله این دو رقیب پس از ۲۰۰سال زیر سیلی در کردن اختلافات، یک بار دیگر این روزها علنی می‌شود و این مسلماً آغاز یک مرحله دیگر است. آغاز مرحله‌ای که نشر فرهنگ و توسعه روشنفکری، دور را از این هر دو رقیب خواهد گرفت. این مقابله که در دوره میرزای شیرازی به تئور شد، انجامید، امروز به چه خواهد انجامید؟ جواب این امر با روشنفکران است.»

در خدمت و خیانت روشنفکران اص ۲۱۰

■ **سزاسمان امنیت، ارباب، تهدید، تطمیع، حبس و تبعید**

پس از ۲۸ مرداد و کمربستن محمدرضا پهلوی به نابود کردن هر جنبنده‌ای که بخواهد در قامت یک مخالف ظاهر شود و برای تحقق هر چه تامل‌تر این امر، از پدیده‌ای به نام «ساواک» و نمایا شد. آل احمد یک وجه از کارکرد این تحفه نورسیده را راحت کردن کدخداهای زحمت پرکردن صندوق‌های رای می‌بیند و در توصیف آن می‌نویسد: «یک وقتی بود که فریاد وانفسای همه از نبودن آزادی بلند بود، چون آخرین نفری که رای مردم را در دست داشت صرف‌نظر از کدخدا و ژاندارم و حاکم و مالک و بخشدار کسی بود که اجرت مدت بیکار شدن رای‌دهنده را می‌داد تا او را نصف‌روزه پای صندوق ببرد و برگرداند اما حالا که صندوق‌ها را یکجا سازمان امنیت پر می‌کند و فهرست نمایندگان را نیز او می‌دهد چه باید گفت؟ حالا دیگر حتی فریاد زند هم فایده ندارد، هر چه روشنفکران مملکت شکست خوردند سازمان امنیت فاتح شد و هر چه آنها رشته کردند سرنخی شد به دست این مؤسسه تازه درآمده که با ارباب، تهدید، تطمیع، حبس و تبعید ترتیب کار را جواری بدهد که آب از آب تکان نخورد و درست سر موعود مجلس باز بشود، عین دو دسته گل.»

غریب‌زدگی‌ی اص۳۱۸

■ **خفقان و سرگرم کردن مردم به اسافل اعضا**
اختناق جامعه ایرانی پس از ۲۸ مرداد، از جمله دلمشغولی‌های شاخص آل احمد در بسیاری از آثار او، است. او در جایی از نوشته‌جات خویش این پدیده و آثار آن را اینگونه به تبیین نشسته است:

«واما شهره‌لاین عضوهای سرطانی-که به بی‌قواری می‌ی‌ی‌اصالتی روز به روز در حال رویش و گسترشند، روز به روز خوراک بیشتری از مصنوعات غربی را



خوانشی از شیوه حکومت‌گری پهلوی‌ها در آیینه آثار و روایت‌های جلال آل احمد

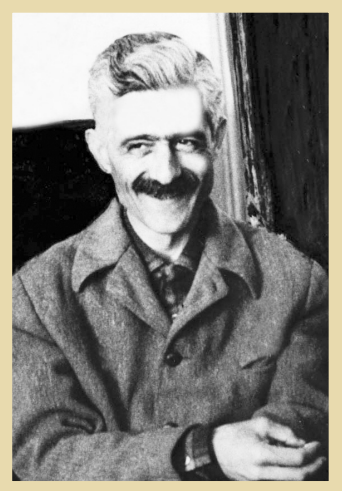
احساس بزرگی در سر و لباس وزین و یراق سواری و منگوله‌داری!

می‌پلیند و روز به روز در انحطاط و بی‌ریسگی و زشتی یکدست‌تر می‌شوند. هر کدام چهار خیابانی با مجسمه‌ای طبق بخشنامه در وسط میدان-طاق بازارهای خراب-محل‌ها دور از هم-بی‌آب و برق و تلفن و بی‌خدمات اجتماعی-خالی از مراکز اجتماعات و کتابخانه-مسجدهای مخروبه و حسینیه‌های کوفته و ریخته و تکیه‌هایی معنی‌شده-و نه حزبی در کار و نه باشگاهی و نه گردشگاهی-و دست بالا یا یکی دو تا سینما که هر کدام چیزی جز وسیله‌ای برای تحریک اسافل اعضا نیستند در آنها فقط وقت می‌توان کشت یا نقتن بی‌ربط کرد.»

غریب‌زدگی اصص ۱۶۴- ۱۶۳

جلال در بخش دیگری از همان نوشتار، بار دیگر به خفقان موجود در جامعه باز می‌گردد و این بار آن را با صراحت بیشتری به زیر تازیانه نقد و تخطئه خود می‌گیرد:

«از نظر سیاسی ما زیر لوای یک حکومت خودکامه و در عین حال بی‌بند و بار به سر می‌بریم. با همه ظاهر نیم‌بندی که از آزادی در آن هست به عنوان زینت‌المجالسی. خودکامه از این نظر که هیچ مغری در مقابلش نیست و هیچ امیدوی و هیچ آزادی و حتی بی‌وندبار از این نظر که با این همه می‌توان نفسکی کشید و بی‌سر و صدا فریادی در جاده زد، چنین که می‌بینید. چون هر مرد عادی تسوی کوچه گرچه



جلال آل احمد

جلال آل احمد: «هر مرد کوچکی بزرگی خود را در بزرگی‌هایی که به دروغ به او نسبت می‌دهند، می‌بیند. در بزرگی تظاهرات ملی-و جشن‌های ولخرج-و طاق‌نصرت‌های پرپری-و جواهرات بانک ملی-و سرسرو و لباس و زین و بریاق‌سواران-و منگوله فرماندهان نظامی-و وساختمان‌های عظیم و سسدهای عظیم‌تر که خلی حرف و سخن‌ها درباره اسراف سرمایه ملی در ساختن آنها می‌گویند»

محمدرضا پهلوی در دیدار باکامیبه نظرم ساواک‌هازی

پیش‌خوانی

حاشیه‌ای بر انتشار نامه‌های پرویز شاپور به فرزندش

تاریخچه‌ای برای یک حرمان فرهنگی

■ **فرناز تبریزی**



نامه‌ها حرف‌های همیشه ماندگار آدم‌ها هستند. کلمه‌هایی که بر جا می‌مانند، تحلیل می‌شوند و به کم‌بازخوانی آنها می‌توان هر

چه بیشتر به روحیات نگارنده آن نزدیک شد و چرایی وقایع را درک کرد اما در گذشته اینچنین بود که وقتی کسی نامه‌ای می‌نوشت از خصوصی ماندن حرف‌هایش اطمینان داشت. از آن هنگام که تاریخ و تاریخ‌نویسی اهمیت یافت این احتمال به وجود آمد به جز مخاطب خاص نامه، چشم‌های دیگری هم پیدا شوند که مشتاق و بی‌محابا بر واژه‌ها بلغزند و خاطرات و حقایق را از پس جمله‌های نوشته شده جویا شوند. این روال شد که کم‌کم حرف‌های بزرگ، میسان جمله‌های ساده نامه‌های خصوصی جای خود را باز کردند و ماندگار شدند. از بین جمله‌های نامه می‌شود خیلی چیزها را دید. نگرانی‌ها، حسرت‌ها، خواهش‌ها و اندیشه‌ها و بیشتر از همه، خط‌نگاهی که برای همیشه از دل‌تنگی خیس خواهد ماند. چند سال پیش بود که مجموعه نامه‌های فروغ فرخزاد به همسرش پرویز شاپور با همت تنها فرزندشان کامیار شاپور و کوشش عمران صلاحی در کتابی به نام اولین تپش‌های عاشقانه قلم به چاپ رسید و فضای دیگری از آنچه میان آن دو گذشته بود را نمایان کرد. آنچه میان غبار حرف‌ها و حدیث‌ها به بیراهه شایعات کشیده شده بود، آفتابی شد:

«در این مدت من برای تو نامه می‌نویسم و تو هم جواب می‌دهی و بدین ترتیب می‌توانیم باز هم با یکدیگر مهربان و صمیمی باشیم.»

با خواندن مجموعه نامه‌های فروغ به شاپور می‌شد مکنونات درونی و خالصانه‌اش را از



█ پرویز شاپور در کنار فرزندش کامیار شاپور

نوجوانی، از دوران خامی و بی‌تجربگی تا آستانه بلوغی که سرانجام به تولدی دیگر انجامید، دنبال کرد:

«تو برای من نامه بنویس شاید این نامه‌ها اندکی از بار نغم و غم من بکاهد. این بهترین وسیله‌ای است که ما می‌توانیم به واسطه آن مکونوات قلبی‌مان را آشکار سازیم.» نوشته‌های فروغ در قالب نامه که بی‌شک دستخوش حوادث روز آن دوره بود این اجازه را به مخاطب می‌داد تا احساس‌ها و برداشت‌های نویسنده را از نزدیک مشاهده و درک نماید و این همان شیوه مهربان فروغ بود که از به تصویر کشیدن و تقسیم‌شدن نمی‌ترسید.

«آرزویم این است که روزی با چشمان خودم خوشبختی تو را ببینم و درک کنم که زندگی تو دوباره جریان طبیعی خودش را طی می‌کند و تو در زندگی راضی هستی.»

شاید عشق شبیه یک تصویر تخت تک بعدی نباشد که روزی بدرخشد و روز دیگر از نفرت کیود شود، عشق حادثه‌ای است که متولد می‌شود و در مسیر زمان رنگ‌ها و شکل‌های گوناگون به خود خواهد گرفت. کم و بیش نامه‌های فروغ و حرف‌هایش صحت این ادعا را ثابت می‌کند اما در کمال تأسف نامه‌های پرویز شاپور به فروغ که آن هم نمی‌توانست خالی از لطف باشد موجود نیست یا دست کم هنوز در دسترس قرار نگرفته است.

مدتی پیش به لطف کامیار شاپور مجموعه دیگری از نامه‌ها، این بار از پرویز شاپور به کامیار در اختیار من قرار داده شد. بلافاصله با مطالعه آنها به چند دلیل در آمادسازیشان برای چاپ اصرار داشته و تلاش نمودم.

نامه‌ها حکایت هشت سال دوری شاپور از کامیار است که برای ادامه تحصیل به تشویق خود او راهی کشور انگلستان شده بود:

«کمی جانم درست را مانند تهران فعالانه بخوان. تو هنوز جوانی و تفریح و گردش زیاد می‌توانی در آینده بکنی...»